

Re-reading the Principle of Causality as Interpreted in Transcendental Philosophy

Mohammad Sarbakhshi

*Assistant professor, Imam Khomeini Education and Research Institute
(msarbakhshi@gmail.com)*

Alireza Kermani

*Associate professor, Imam Khomeini Education and Research Institute
(kermania59@yahoo.com)*

Abstract

The state of being, occurrence, essential possibility and the possibility of need are among the criteria that have been proposed to justify the need of some things. Each of these criteria has been criticized and denied by others. Some contemporary thinkers have also criticized and rejected the last point of view, the poverty possibility, and have introduced the possibility of meaning as the only correct criterion of need for cause. In this article, according to the two meanings of the criteria (cause and reason), the above views have been examined and shown that all of them are facing challenges. By dividing cause into analytical and external, semantic possibility has been introduced as the criterion of need for the cause in analytical causation and the cause itself as the criterion of need for the cause in external causation. Also, by dividing causality into agent, final, material and formal, complete and incomplete, direct and indirect, longitudinal and transversal, real and as ground, the criterion of need for each of them has been determined separately.

Keywords: Cause, Effect, Criterion of Need for Cause, occurrence, Possibility, Poverty, Meaning.



إعادة قراءة تفسير الحكمة المتعالية عن العلية

محمد سريخشي^١

عليرضا كرمانى^٢

الموجودية، الحدوث، الإمكان الماهوي، والإمكان الفقري، من الامور المذكورة في بيان وجه الحاجة إلى العلة. ولم يسلم كل الأمور المذكورة من النقد و الإنكار من قبل الآخرين.

لقد قام بعض المفكرين المعاصرين أيضا بإنكار الإمكان الفقري و وقالوا بالإمكان المعنوي كمناط الصحيح الوحيد للحاجة إلى العله. في هذه المقالة نظرا إلى معنيين للمناط (العله والدليل) ناقشنا الأقوال المذكوره و بيننا أن كلها يرد عليها إشكالات.

و مع تقسيم العلة إلى تحليلي و خارجي، تم تقديم الإمكان المعنوي في العلة التحليلية و العلة نفسها في العلة الخارجية كمناط الحاجة إلى العلة. وايضا مع تقسيم العلية إلى الفاعلية و الغائية والمادية والصورية و الناقصة، المباشرة وغير المباشرة، الطولية والعرضية، الحقيقية والإعدادية، تم تعيين مناط الحاجة في كل واحد منها.

مفاتيح البحث: العلة، المعلول، مناط الحاجة إلى العله، الحدوث، الإمكان،

الفقر، المعني.

١. أستاذ مساعد وعضو هيئة التدريس في مؤسسة الإمام الخميني عليه السلام للتعليم والبحث
(msarbakhshi@gmail.com).

٢. استاذ مشارك وعضو هيئة التدريس في مؤسسة الإمام الخميني عليه السلام للتعليم والبحث
(kermania59@yahoo.com).



فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت
سال چهاردهم، تابستان ۱۴۰۱، شماره مسلسل ۵۲

بازخوانی تفسیر حکمت متعالیه از علیت

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۲۵

تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۸/۱۵

محمد سربخشی *

علیرضا کرمانی **

موجودیت، حدوث، امکان ماهوی و امکان فقری از جمله ملاک‌هایی اند که برای توجیه نیازمندی برخی امور به علت مطرح شده‌اند. هر کدام از این ملاک‌ها توسط دیگران نقد و انکار شده است. برخی اندیشمندان معاصر نیز آخرین دیدگاه یعنی امکان فقری را نقد و رد کرده و امکان معنایی را به عنوان تنها ملاک درست نیازمندی به علت معرفی کرده‌اند. در این مقاله با توجه به دو معنای ملاک (علت و دلیل) اقوال فوق بررسی و نشان داده شده است که همگی آنها با چالش مواجه‌اند. با تقسیم علت به تحلیلی و خارجی، امکان معنایی، به عنوان ملاک نیازمندی به علت در علیت تحلیلی و خود علت به عنوان ملاک نیازمندی به علت در علیت خارجی معرفی گردیده است؛ همچنین با تقسیم علیت به فاعلی، غایی، مادی و صوری، تامه و ناقصه، مباشر و غیرمباشر، طولی و عرضی، حقیقی و اعدادی، ملاک نیازمندی به هر کدام از آنها به صورت جداگانه تعیین گردیده است.

واژه‌های کلیدی: علت، معلول، ملاک نیازمندی به علت، حدوث، امکان، فقر، معنا.

* استادیار و عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام (نویسنده مسئول)
(msarbakhshi@gmail.com).

** دانشیار و عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام
(kermania59@yahoo.com).



مقدمه

علیت یکی از اساسی‌ترین بحث‌های فلسفی است که از آغاز پیدایش فلسفه دغدغه فلاسفه بوده و در باب آن نظریه‌پردازی شده است. برخی - مثل هیوم، قایلان به تصادف فلسفی، طرفداران اصل عدم قطعیت فیزیک کوانتوم- آن را از اساس انکار کرده و برخی - عرفایی که به وحدت شخصی وجود قایل‌اند- آن را فاقد مصداق وجودی و برخی در مقابل نه تنها علیت را پذیرفته‌اند، حتی برای هر موجودی علت قایل شده‌اند. نزد فلاسفه این اصل یک اصل پذیرفته شده و مبنایی است و در پذیرش آن تردیدی روا داشته نمی‌شود. از منظر فلسفی اصل علیت بدیهی و غیرقابل اثبات است؛ زیرا در اثبات آن ناگزیریم از خود علیت استفاده کنیم. روشن است که چیدن مقدمه برای به دست آوردن نتیجه، بهره‌برداری از اصل علیت است. گزاره «هر معلولی علت دارد» از نظر فلسفی تحلیلی است و با تحلیل مفهوم موضوع می‌توان محمول را استخراج و دوباره بر آن حمل کرد. تقریباً هیچ فیلسوفی نیست که گزاره‌های تحلیلی را انکار کند و نزاع معمولاً در مصداقیابی آنهاست. به هر حال خود اصل علیت منطقاً نمی‌تواند محل نزاع باشد، گرچه در این باره نزاع‌هایی مطرح شده است. پس از پذیرش اصل علیت آنچه مهم است گفت‌وگو درباره ملاک نیازمندی به علت است. اینکه دقیقاً چه چیزی نیازمند علت است و اصل بدیهی فوق بر چه چیزهایی قابل تطبیق است، پرسشی است که پاسخ‌های مختلفی گرفته است. با پاسخ به این پرسش است که می‌توان اصل علیت را از یک اصل انتزاعی و تحلیلی صرف به درآورده، مصادیقی عینی برای آن نشان داد؛ همچنین با پاسخ به این پرسش است که تکلیف بسیاری از بحث‌های فلسفی از جمله اثبات وجود خدا، نحوه علیت او نسبت به عالم، اقسام علت و مانند آن روشن می‌شود. در این مقاله می‌کوشیم پاسخ دقیق این پرسش را روشن کنیم و نشان دهیم تمام پاسخ‌هایی که تا کنون داده شده، فاقد دقت کافی بوده و به تمام جوانب آن نیز نپرداخته است.

مشهور آن است که متکلمان حدوث زمانی را ملاک نیازمندی به علت می‌دانستند (قاضی عبدالجبار، ۱۴۲۲: ۵۴-۵۵؛ شیرازی، ۱۳۶۸: ۱/۲۰۶-۲۰۷). فلاسفه مشاء با نقد دیدگاه متکلمان، حدوث را انکار و امکان ماهوی را ملاک نیازمندی قلمداد کردند (ابن‌سینا، ۱۳۸۱: ۲۶۶-۲۶۷).

صدرالمتألهین نیز با رد دیدگاه مشائیان امکان فقری را به عنوان ملاک نیازمندی به علت معرفی نمود (شیرازی، ۱۳۶۸: ۳/۱۹). برخی اندیشمندان معاصر نیز دیدگاه ملاصدرا را نقد و ملاک جدیدی برای نیازمندی به علت معرفی کرده‌اند (نبویان، ۱۳۹۶: ۲/۲۵۹-۲۶۱). بررسی این دیدگاه‌ها نشان می‌دهد همه آنها دچار کاستی‌اند و نتوانسته‌اند پاسخ دقیق و جامعی به این پرسش بدهند. برای اینکه بتوانیم دیدگاه‌های فوق را به صورت دقیق بررسی کنیم، ابتدا می‌بایست معنای ملاک را روشن و آشکار کنیم و آشکار سازیم که وقتی می‌گوییم فلان امر ملاک نیازمندی به علت است، دقیقاً چه چیزی اراده می‌شود. سپس انواع نیازمندی را بررسی خواهیم کرد تا معلوم شود علیت اقسامی دارد و به هنگام تعیین ملاک، می‌بایست این اقسام مورد توجه قرار گیرند. یکی از اشکالات اساسی دیدگاه‌های مطرح در فلسفه اسلامی این است که هیچ کدام، این جنبه بحث را مورد توجه قرار نداده‌اند و تقریباً همه آنها، تنها ملاک نیازمندی به علت هستی‌بخش را بحث کرده‌اند؛ در حالی که به هنگام بحث از علیت، آن را به معنای عامی گرفته و اقسام مختلفی برای علت ذکر کرده‌اند. در ادامه، دیدگاه‌های موجود در باب ملاک نیازمندی به علت را بررسی و نقد و اشکالات هر کدام را روشن خواهیم کرد و در پایان به طرح پیشنهاد جدیدی خواهیم پرداخت که متفاوت از دیدگاه‌های پیش گفته است و منظر جدیدی به مسئله ملاک نیازمندی به علت محسوب می‌شود. در این بررسی‌ها، شیوه ما تحلیل عقلی دیدگاه‌ها و نقد و بررسی برهانی آنهاست و اطلاعات لازم درباره هر کدام را از کتاب‌ها و مقالات صاحب‌نظران گرد می‌آوریم. به عنوان تکمله اشاره به پیشینه، این را هم باید افزود که بحث درباره ملاک نیازمندی علت، دست کم در حوزه فلسفه اسلامی سابقه‌ای طولانی دارد و تقریباً همه کتاب‌های فلسفی این موضوع را بررسی کرده‌اند. نقد ابن‌سینا و مشائین به دیدگاه متلکمان (ابن‌سینا، ۱۳۸۱: ۲۷۹)، نقد ملاصدرا به دیدگاه مشائین (شیرازی، ۱۳۶۸: ۱/۸۶-۸۷ و ۱۹۲ و ۳/۱۹ و ۲۵۳) و نقد جناب استاد فیاضی به دیدگاه ملاصدرا (نبویان، ۱۳۹۶: ۲/۲۵۵-۲۵۶) از آن قبیل است. می‌توان گفت آخرین دیدگاهی که در این باره مطرح شده، دیدگاه استاد فیاضی است که تفصیل آن در کتاب جستارهایی در فلسفه اسلامی آمده است (همان).

معنای ملاک

ملاک در لغت به معنای قوام کار و علت آمده است (الخوری، ۱۴۰۳: ۵۴-۵۵؛ دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه ملاک) و در بحث‌های فلسفی می‌تواند به دو معنای علت و دلیل (نشانه) به کار رود. وقتی می‌گوییم ملاک نیازمندی به علت، امکان ماهوی است، مراد این است که علت نیازمندی به علت، امکان ماهوی است. در این حالت، ملاک را به معنای علت گرفته‌ایم؛ اما وقتی می‌گوییم تغییر، یکی از ملاک‌های نیازمندی به علت است، منظور این است که تغییر یکی از نشانه‌های آن است. آنچه در کتب کلامی و فلسفی متداول است، معمولاً معنای اول است (طباطبایی، ۱۴۱۶: ۶۲-۶۳). دقت در این عبارات معلوم می‌سازد اراده معنای اول، در بسیاری موارد مشکل پدید می‌آورد، اما با اراده معنای دوم مشکل رفع می‌شود؛ مثلاً اینکه بگوییم حدوث، ملاک نیازمندی است و منظورمان از ملاک، علت باشد، چالش‌هایی را پدید می‌آورد؛ چنان‌که فلاسفه، اشکالات متعددی بر آن وارد کرده‌اند. اما اگر در این دیدگاه ملاک را به معنای نشانه بگیریم، خواهیم دید که دیدگاه فوق کاملاً درست است و می‌توان گفت: حدوث، یکی از نشانه‌های نیازمندی به علت است. به هنگام بررسی دیدگاه‌ها، به تفصیل در این باره سخن خواهیم گفت.

اقسام نیازمندی

تقسیمات مختلفی برای علت مطرح شده است. تقسیم به تامه و ناقصه، تقسیم به فاعلی، غایی، مادی و صوری، تقسیم به حقیقی و معد و مانند آن، از تقسیماتی هستند که در کتب فلسفی مورد بحث قرار گرفته‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۲/ ۱۷-۲۰). حتی برای برخی از این اقسام نیز تقسیماتی ثانوی ذکر شده است؛ مثلاً علت فاعلی را به دو بخش طبیعی و الهی تقسیم می‌کنند. فاعل طبیعی را موجد حرکت و فاعل الهی را موجد اصل وجود شیء تعریف می‌کنند (همان: ۲۰). دقت در ملاک‌های ارائه‌شده در بحث نیازمندی به علت نشان می‌دهد تمام این ملاک‌ها برای روشن کردن ملاک نیازمندی به علت فاعلی ارائه شده است. وقتی می‌گوییم ملاک نیازمندی به علت، حدوث است، منظور آن است که آنچه باعث می‌شود یک شیء

نیازمند ایجادکننده باشد، حدوث آن است؛ همچنین کسانی که امکان ماهوی یا امکان فقری را ملاک نیازمندی به علت شمرده‌اند، منظورشان از علت، علت هستی‌بخش است. در حالی که تقسیمات فوق نشان می‌دهد، علیت، منحصر در هستی‌بخشی نیست. بنابراین به هنگام بحث از ملاک نیازمندی، هر کدام از علل باید به طور جداگانه مورد توجه قرار گیرند و ملاک نیازمندی به هر کدام، به صورت علی‌حده تعیین گردد یا دست کم باید گفته شود همان چیزی که ملاک نیازمندی به علت فاعلی است، ملاک نیازمندی به علت مثلاً غایی یا مادی نیز می‌باشد. دقت در تفاوت انواع علل معلوم خواهد کرد هر کدام از این علل، ملاک اختصاصی خود را دارد و مثلاً نمی‌توان امکان ماهوی را ملاک نیازمندی به علت مادی دانست. اگر قرار بود هر ممکن‌الوجودی به دلیل امکان ماهوی‌اش، نیازمند علت مادی باشد، تمام موجودات مجرد انکار می‌گردیدند. همین یک مورد اثبات می‌کند ملاک واحدی برای نیازمندی به علل مختلف وجود ندارد. یکی از اشکالاتی که دیدگاه‌های رایج دارند، عدم توجه به همین نکته است. در ضمن ارائه نظریه مختار، این جنبه از بحث را مورد توجه قرار داده و خواهیم کوشید ملاک نیازمندی به هر علت را به طور خاص مشخص و تفاوت‌های موجود را برجسته کنیم.

ملاک‌های مطرح شده

دیدگاه‌های مشهوری که درباره ملاک نیازمندی مطرح شده، در چهار مورد خلاصه می‌شود. برخی اندیشمندان معاصر نیز دیدگاه پنجمی مطرح کرده‌اند. در این بخش به صورت جداگانه به بررسی هر کدام از آنها می‌پردازیم. فهرست این دیدگاه‌ها به طور خلاصه عبارت است از: موجودیت؛ حدوث؛ امکان ماهوی؛ امکان فقری یا وجودی؛ امکان معنایی.

دیدگاه اول: موجودیت

یکی از نظریاتی که در باب ملاک نیازمندی به علت مطرح شده، دیدگاهی است که شهید مطهری آن را به مادیون جدید نسبت می‌دهد. بر اساس این دیدگاه، ملاک نیازمندی به علت، خود موجود بودن است (مطهری، ۱۳۷۲: ۶/۶۵۶-۶۵۷). شهید صدر نیز این دیدگاه را به برخی

فیلسوفان مارکسیست نسبت داده است (صدر، ۱۴۰۱: ۳۱۶).^۱ به نقل از شهید مطهری و شهید صدر این فیلسوفان معتقد بودند نیازمندی در ذات وجود نهفته است؛ لذا هر چیزی که بخواهد وجود داشته باشد، علت خواهد داشت. دلیلی که برای این ادعا ارائه شده، تجربیاتی است که انسان‌ها در مواجهه با موجودات مختلف به دست آورده‌اند. گفته می‌شود ما در تجربه‌های روزانه‌ای که داشته‌ایم، هر موجودی را که دیده‌ایم، نیازمند علت بوده است. به این ترتیب نظریه فوق نتیجه گرفته شده است (مطهری، ۱۳۷۲: ۶/۶۵۶-۶۵۷؛ صدر، ۱۴۰۱: ۳۱۶). برخی حس‌گرایان نیز به هنگام بحث از وجود خدا، برای آنکه زیر بار پذیرش وجود خدا نروند، گفته‌اند اگر قرار باشد عالم نیازمند علت باشد و آن را خدا بدانیم، خود خدا نیز می‌بایست علت دیگری داشته باشد. این گروه نیز موجودیت را ملاک نیازمندی به علت فرض کرده‌اند. برتراند راسل و جان هاسپرز از آن جمله‌اند. راسل می‌گوید اگر هر چیزی می‌بایست علت داشته باشد، پس خدا نیز باید علتی داشته باشد (راسل، ۱۳۸۹: ۱۴). هاسپرز نیز معتقد است وقتی برای اثبات وجود خدا از اصل علیت استفاده می‌شود، این سؤال پیش می‌آید که علت خدا چیست؟ از نظر هاسپرز این گفته که خدا علت ندارد، با اصل علیت که می‌گوید هر چیزی علت دارد، در تناقض است. در نهایت هاسپرز می‌گوید اگر قرار است استثنایی برای قانون علیت در نظر گرفته شود، چرا خود عالم را استثنا ندانیم؟ به این ترتیب هاسپرز با ملاک‌دانستن خود وجود برای نیازمندی به علت، به انکار خدا می‌رسد (هاسپرز، بی‌تا: ۳۳-۳۵). آنچه در این بحث برای ما اهمیت دارد، دیدگاهی است که حس‌گرایان در تبیین اصل علیت به کار می‌برند و انکار خدا موضوع بحث این مقاله نیست.

نقدهای روشنی به این دیدگاه وارد شده و نیازمند بحث تفصیلی نیست. آنچه به طور اجمال می‌توان گفت این است که هیچ دلیل روشنی برای ادعای فوق ارائه نشده است؛ یعنی اینکه بگوییم هر چیزی (موجودی) نیازمند علت است، نه تأیید حسی و تجربی دارد و نه تأیید عقلانی. آنچه حس و تجربه مشاهده کرده، تعاقب و تقارن برخی پدیده‌های عالم طبیعت

۱. تقی‌ارانی از جمله مارکسیست‌ها و ماتریالیست‌هایی است که چنین طرز تفکری داشته است (ر.ک: ارانی، ۱۳۵۷: ۱۴۷-۱۴۸).

است. حس حتی نمی‌تواند علیت موجود میان پدیده‌ها را درک کند، چه رسد به آنکه ادعای تعمیم آن را داشته باشد. عقل نیز دلیل مشخصی برای ادعای فوق ندارد، بلکه با تکیه بر برهان استحاله تسلسل ناگزیر می‌شود بپذیرد برای تحقق موجودات عالم، چاره‌ای جز پذیرش وجود موجود بی‌علت نیست. از آنجا که این دیدگاه مفصل مورد گفت‌وگو قرار گرفته و نقدهای روشن و محکمی بر آن وارد شده است، به همین میزان اکتفا می‌کنیم (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۲: ۶/ ۶۵۸-۶۵۶ و ۶۶۵-۶۶۶؛ صدر، ۱۴۰۱: ۳۱۶-۳۱۸؛ شاکرین، ۱۳۸۶: ۱۸۴-۲۰۶).

دیدگاه دوم: حدوث

حدوث به معنای وجود بعد از عدم است و در دو اصطلاح به کار می‌رود. متکلمان آن را به معنای وجود بعد از عدم زمانی می‌گیرند و فلاسفه آن را به معنای وجود بعد از عدم ذاتی. آنچه مشهور است، معنای اول است و معنای دوم همان است که با عنوان حدوث ذاتی از آن یاد می‌شود. به هر حال برخی متکلمان گفته‌اند هر چیزی که زمانی وجود نداشته و بعداً موجود شده، نیازمند علت است و موجود قدیم به دلیل آنکه همواره وجود داشته، بی‌نیاز از علت است. بر همین اساس از نظر ایشان، خدا تنها موجود قدیم است و ما سوی الله همگی حادث و محتاج خدا می‌باشند (الخوری، ۱۴۰۳: ۵۴-۵۵؛ شیرازی، ۱۳۶۸: ۱/ ۲۰۶-۲۰۷). چون اصطلاح دوم مصداقاً با دیدگاه سوم یکی است، بررسی آن را در بخش مربوط به همان دیدگاه انجام خواهیم داد. فقط باید دانست علت نام‌گذاری دیدگاه اخیر به حدوث ذاتی آن است که فلاسفه معتقدند موجود ممکن، هر چند قدیم زمانی باشد، در ذات خود خالی از وجود است؛ بنابراین وجودش بعد از عدم ذاتی است و این ویژگی است که باعث شده پیدایش چنین موجودی را نوعی حدوث قلمداد کنند.^۱ در جهان غرب نیز شبیه این دیدگاه از طرف برخی فلاسفه مطرح شده است (مثلاً ر.ک: هاسپرز، بی‌تا: ۳۲).

دیدگاه فوق نیز توسط فلاسفه نقد و انکار شده است. مهم‌ترین نقدهایی که بر این دیدگاه وارد شده، چنین است: الف). حدوث (بودن بعد از نبودن) صفت شیء موجود و متأخر از آن

۱. باید یادآوری کرد برخی فرهیختگان معاصر نیز تفسیر خاصی از حدوث ذاتی ارائه کرده‌اند که با قول مشهور اندکی متفاوت است (ر.ک: سعیدی‌مهر، ۱۳۸۲: ۶۴-۶۵).

است، در حالی که ملاک (علت) نیازمندی به علت می‌بایست قبل از وجود شیء باشد (شیرازی، ۱۳۶۸: ۸/ ۲۰۷ و ۳/ ۲۵۲). (ب) این ملاک جامع نیست و مخلوقات فرازمانی غیر حادث را شامل نمی‌شود (مطهری، ۱۳۷۲: ۶/ ۶۶۰؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۲/ ۳۰). همچنین این ملاک خود زمان، حرکت حامل آن و اولین موجود مادی متصف به حرکت را شامل نمی‌گردد؛ زیرا اینها نمی‌توانند حادث زمانی باشند (طباطبایی، ۱۴۱۶: ۶۳-۶۴؛ شاکرین، ۱۳۸۶: ۱۶۹). اشکال دیگر این است که حدود، نیازمندی معلول به علت را تنها در ظرف حدود نشان می‌دهد و نیازمندی در بقا را در بر نمی‌گیرد. ابن‌سینا می‌گوید حتی برخی متکلمان گفته‌اند اگر معدوم شدن خداوند متعال محال نبود، خللی در بقای عالم ایجاد نمی‌شد، زیرا عالم پس از آفریده شدن و حادث‌گردیدن، نیازی به آفریننده ندارد (نراقی، ۱۴۲۳: ۱/ ۴۱؛ ابن‌سینا، ۱۳۸۱: ۲۷۹)؛ در حالی که نیازمندی ذاتی معلول است و در بقا هم باقی است.

علی‌رغم اشکالاتی که به ملاک‌بودن حدود گرفته شد، اگر ملاک را به معنای دلیل بگیریم، می‌توان حدود زمانی را یکی از نشانه‌های (دلایل) نیازمندی به علت دانست (شیرازی، ۱۳۶۸: ۳/ ۲۵۲؛ ر.ک: مطهری، ۱۳۷۲: ۵/ ۵۱۶). روشن است که این نشانه جامع نبوده، تنها می‌تواند نیازمندی موجودات زمانی را نشان دهد. از طرفی کسانی که حدود را ملاک نیازمندی به علت دانسته و خداوند متعال را به دلیل قدیم‌بودن بی‌نیاز قلمداد کرده‌اند، در اصل تقسیم موجود به حادث و قدیم دچار خطا شده‌اند. این تقسیم مختص موجودات زمانی است و تقسیم اولیه درست، تقسیم وجود به زمانی و فرازمانی است؛ لذا باید گفت خداوند متعال و تمام موجودات فرازمانی، در این تقسیم مورد بی‌توجهی قرار گرفته‌اند. با تقسیم وجود به زمانی و فرازمانی، تمام موجودات زمانی، اعم از حادث و قدیم و نیز موجودات فرازمانی، به غیر از خداوند متعال، نیازمند علت‌اند. بنابراین حدود، ملاک مناسبی برای تعیین موجودات نیازمند نیست و می‌بایست ملاکی را بیابیم که همه موارد فوق را شامل شود. اشکالات فوق باعث شده است مشهور فلاسفه امکان ماهوی را به عنوان ملاک نیازمندی معرفی کنند.

دیدگاه سوم: امکان ماهوی

اشکالاتی که دیدگاه متکلمان با آن مواجه بود، باعث شد فیلسوفان امکان ماهوی را ملاک نیازمندی به علت بدانند. از نظر مشهور فلاسفه، موجودات دو دسته‌اند: یک دسته فاقد ماهیت‌اند و ذات‌شان عین وجود است. چنین موجوداتی بی‌نیاز از علت‌اند و تنها خداوند متعال است که چنین است. دسته دوم موجوداتی هستند که ماهیت دارند. از آنجا که ماهیت بما هی هی فاقد وجود و عدم است، می‌تواند موجود یا معدوم باشد و برای اینکه یکی از طرفین ترجیح پیدا کند، باید از حالت تساوی خارج شود و چون خروج از تساوی، به صورت خود به خود، ترجیح بلا مرجح است، علتی لازم است تا به وجود یا عدم تعیین بخشد و یکی از طرفین را ترجیح دهد. این چنین است که گفته می‌شود ماهیت برای موجود یا معدوم بودن نیازمند علت است و امکان که به معنای عدم ضرورت وجود و عدم (تساوی داشتن نسبت به موجودیت و معدومیت) است، ملاک نیازمندی به علت تلقی می‌شود (ابن سینا، ۱۳۸۱: ۲۶۶-۲۶۷؛ ر.ک: مطهری، ۱۳۷۲: ۶/ ۶۶۰-۶۶۴).

این دیدگاه نیز با اشکالاتی مواجه شده است. شاخص‌ترین فیلسوفی که اشکال کرده، صدرالمتألهین است. وی با طرح مسئله اصالت وجود، ماهیت را اعتباری تلقی کرد. به این ترتیب امکان ماهوی نیز که وصف ماهیت و لازمه آن است، اعتباری و ذهنی دانسته شد و از آنجا که علت نیازمندی به علت، امری خارجی و عینی است و معلول در همان خارج، ویژگی نیازمندی به علت را داراست، یافتن ملاک دیگری برای توجیه نیازمندی معالیل ضرورت پیدا کرد. ملاصدرا با تکیه بر اصالت و تشکیک در وجود، اختلاف مراتب وجود را به شدت و ضعف در آن دانسته و ضعف وجودی مراتب پایین را علت نیازمندی آنها به مراتب قوی‌تر دانست و به این ترتیب امکان فقری ملاک نیازمندی به علت دانسته شد. (شیرازی، ۱۳۶۸: ۸/ ۸۶-۸۷ و ۱۹۲ و ۱۹/ ۳ و ۲۵۳).

نکته قابل توجه این است که علی‌رغم پیروی فیلسوفان حکمت متعالیه از آموزه اصالت وجود و اعتباریت ماهیت، بسیاری از ایشان همچنان از امکان ماهوی به

عنوان یکی از ملاک‌های نیازمندی به علت نام برده‌اند (مطهری، ۱۳۷۲: ۶/۶۶۹) و حتی تعدادی از برهان‌های اثبات وجود خدا را با تکیه بر امکان ماهوی تقریر کرده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۶: ۲۷۰-۲۷۱؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۲/۳۶۷-۳۷۱). شهید مطهری به عنوان یکی از فیلسوفان نحله حکمت متعالیه تصریح می‌کند با پذیرش اصالت وجود، جایی برای استفاده از امکان ماهوی باقی نمی‌ماند و استفاده از آن نادرست است. وی استفاده فلاسفه از امکان ماهوی را به این نحو توجیه می‌کند که نتیجه استفاده از آن به عنوان ملاک نیازمندی با امکان فقری یکی بوده و از طرفی درک مسئله نیازمندی، با تکیه بر این ملاک، آسان‌تر است (مطهری، ۱۳۷۲: ۶/۶۶۶-۶۶۹).

دیدگاه چهارم: امکان فقری

همان گونه که در نقد دیدگاه قبلی گفتیم، صدرالمتألهین با قول به اصالت وجود، ماهیت را اعتباری دانست. به این ترتیب امکان نیز که لازمه ماهیت بود، اعتباری تلقی شد و دیگر نمی‌شد با تکیه بر آن، نیازمندی معلول به علت را توجیه کرد. بنابراین ملاصدرا با تکیه بر آموزه‌های فلسفه خود، ضعف و فقر وجودی را ملاک نیازمندی به علت معرفی کرد. بر اساس این دیدگاه، آنچه نیازمند است، وجود معلول است که عین تعلق بوده و قوامی جز به وجود جاعل فیاضش ندارد. این تعلق، ربطی به حدوث یا ماهیت معلول ندارد؛ چراکه اولاً حدوث امری انتزاعی است و تابع منتزعه‌عنه خود است و لذا تعلق جعل به آن معنا ندارد (شیرازی، ۱۳۶۸: ۳/۲۵۲)؛ ثانیاً تمام معلول‌ها حادث نیستند تا بتوان حدوث را ملاک نیازمندی به علت دانست. ماهیت نیز اعتباری است و تعلق جعل به امر اعتباری بی‌وجه است. آنچه محقق است، وجود است که به دلیل ضعف ذاتی و قصور هویتی‌اش، قائم به علت هستی‌بخش است. پس این امکان فقری است که ملاک نیازمندی به علت است (شیرازی، ۱۳۶۸: ۳/۱۹).

واقعیت آن است که دیدگاه ملاصدرا نیز علی رغم مقبولیت شایع و همگانی آن، دچار چالش‌های متعددی است. چالش نخست این است که این دیدگاه نیز همانند دیدگاه‌های سابق، ملاک علیت را تنها در باب علت هستی‌بخش بیان کرده و به ملاک نیازمندی به سایر

علل بی‌توجه بوده است. چالش دوم این است که دیدگاه فقر (ضعف) وجودی، بر فرض صحت، تنها می‌تواند نیازمندی وجودهای معلول را داوری کند و نیازمندی اعدام و ماهیات با این دیدگاه قابل داوری نیست. اشکال سوم این است که فقر وجودی، ویژگی وجود و فرع بر آن است و نمی‌تواند به عنوان ملاک نیازمندی به علت در نظر گرفته شود. این همان اشکالی است که خود ملاصدرا بر دیدگاه حدوثی وارد کرده است. در آن دیدگاه اشکال گردید که حدوث وصف وجود و مؤخر از آن است؛ در حالی که ملاک نیازمندی به علت می‌بایست مقدم بر معلول باشد. در اینجا هم می‌توان گفت فقر وجودی مؤخر از وجود معلول است و نمی‌تواند در عین حال مقدم بر آن شده و ملاک نیازمندی به علت گردد (نبویان، ۱۳۹۶: ۲/۲۵۵-۲۵۶). همین اشکال باعث شده است حکیم سبزواری ملاک دانستن فقر وجودی را تسامحی بداند و آن را نوعی نشانه برای تشخیص معلولیت قلمداد کند. به تعبیر حکیم سبزواری امکان فقری با نیازمندی معلول به علت عینیت دارد و نمی‌تواند علت نیازمندی به علت باشد (سبزواری، ۱۳۶۰: ۵۰۸). به بیان دیگر فقر وجودی، همان نیازمندی معلول به علت است و نمی‌توان آن را علت نیازمندی به علت قرار داد؛ زیرا لازمه‌اش آن است که یک چیز علت خودش باشد. بدیهی است در بحث علیت، می‌بایست بین علت و معلول تغایر باشد، خواه تغایر خارجی، خواه تغایر تحلیلی؛ یعنی اگر علیت خارجی باشد، تغایر خارجی لازم است و اگر علیت تحلیلی باشد، تغایر تحلیلی ضرورت دارد. با ملاک دانستن فقر وجودی این تغایر منتفی می‌شود. بنابراین نمی‌توان فقر وجودی را که همان نیازمندی به علت است، علت نیازمندی به علت دانست (نبویان، ۱۳۹۶: ۲/۲۵۶-۲۵۷).

دیدگاه پنجم: امکان معنایی

دیدگاه دیگری که اخیراً توسط برخی اندیشوران مطرح شده این است که ملاک نیازمندی، امکان معنایی است. این دیدگاه توسط استاد فیاضی مطرح شده است. ایشان پس از طرح دیدگاه‌های سابق و ذکر نقدهایی که بر آنها وارد است، امکان معنایی را به عنوان تنها ملاک درست و جامع مطرح کرده‌اند. از نظر ایشان نقدهایی که به دیدگاه‌های دیگر وارد شده، بر این دیدگاه وارد نیست. از یک سو این دیدگاه جامع است و ملاک را در هر جا که علیت جاری

است، نشان می‌دهد؛ یعنی هم ملاک نیازمندی در وجود را بیان می‌کند و هم ملاک نیازمندی در عدم و هم در ماهیت؛ از سوی دیگر معنای هر چیزی از نظر تحلیلی غیر از نیازمندی اش می‌باشد؛ لذا امکان آن معنا می‌تواند علت نیازمندی باشد (همان: ۲۵۹-۲۶۱).

لازم است در اینجا توضیحی درباره معنا ارائه دهیم تا دیدگاه فوق قابل درک گردد. منظور از معنا حقیقتی است که در دل مصداق محقق می‌شود و مفهوم از آن حکایت می‌کند. از آنجا که مصداق، مختلف بوده و انواع متفاوتی دارند، نحوه تحقق معنا نیز مختلف است. برخی مصداق، تحقق عینی خارجی دارند. در این صورت معنا نیز در دل چنین مصداقی تحقق عینی خارجی پیدا می‌کند؛ برای نمونه معنای «کتاب موجود» در دل کتاب خارجی محقق می‌شود. در مقابل برخی مصداق، معدوم‌اند. در این صورت، معنا نیز عدمی خواهد بود؛ مثلاً معنای «عدم سیمرخ» در دل مصداق معدوم آن محقق است و بالاخره اگر مصداق، امری اعتباری باشد، معنا نیز به نحو اعتباری در دل آن محقق می‌گردد؛ مثلاً ماهیت بما هی در دل مصداق اعتباری اش، به نحو اعتباری محقق است (نبویان، ۱۳۹۹: ۴۰). پس باید گفت معنا اعم است و می‌تواند وجودی، عدمی یا اعتباری باشد. مفهوم وجود آسمان از معنای وجودی، مفهوم عدم آسمان از معنای عدمی و مفهوم آسمان بما هو آسمان از معنای اعتباری حکایت می‌کند (همان: ۴۲). به این ترتیب روشن می‌شود معنا محکی مفهوم است و موطن آن، موطن مصداقش می‌باشد (همان: ۴۸-۴۹).

با توجه به توضیح معنا، جناب استاد فیاضی می‌گوید در بحث امکان و وجوب، آنچه متصف به امکان می‌شود، معناست. به عبارت کامل‌تر در بحث مواد ثلاث، وقتی می‌گوییم برخی امور واجب، برخی ممتنع و برخی ممکن‌اند، منظور از «امر» همان معناست؛ یعنی برخی معانی واجب، برخی ممتنع و برخی ممکن‌اند (نبویان، ۱۳۹۶: ۱۱۰-۱۰۹/۲). از آنجا که معنا اعم از وجود، عدم و امور اعتباری (ماهیات بما هی) است و نیز چون هر معنایی که ممکن است، نیازمند علت است، وجود زید-زید- که یک معناست، به دلیل ممکن‌بودن، نیازمند علت است؛ یعنی چون هم می‌تواند محقق باشد و هم نباشد، برای محقق‌بودن نیازمند علت است. عدم زید نیز یک معناست. این معنا هم ممکن است. بنابراین عدم زید نیز برای

محقق بودن نیازمند علت است. زید بما هو زید نیز یک معناست. این معنا نیز از معانی ممکن است و لذا برای تحقق نیازمند علت است (نبویان، ۱۳۹۶: ۲ / ۲۵۹-۲۶۱). در مقابل معنای شریک‌الباری از معانی ممتنع است و نمی‌تواند علت داشته باشد؛ همچنین واجب‌الوجود از معانی واجب است و علت ندارد.

این دیدگاه نیز با اشکالاتی مواجه است. امکان معنایی علی رغم آنکه اعم بوده و می‌تواند ملاک نیازمندی در همه امور، اعم از وجودی، عدمی و اعتباری باشد، از یک نظر دیدگاه ناقصی است و ملاک نیازمندی به علل مختلف را بیان نکرده و صرفاً بیانگر ملاک نیازمندی به علت فاعلی است. یکی از ویژگی‌های دیدگاه جامع آن است که همه مصادیق را شامل شود. وقتی می‌خواهیم ملاک نیازمندی به علت را بیان کنیم، باید توجه داشته باشیم که علت، انواع مختلفی دارد و اگر نمی‌توان ملاک واحدی برای همه آنها ذکر کرد، دست کم باید آنها را تفکیک نموده و برای هر کدام ملاک مختص به خود را ذکر کرد.

اشکال دیگر که اساسی‌ترین اشکال این دیدگاه است و در بقیه دیدگاه‌ها هم به نحوی تکرار شده و توجه کافی به حل آن نشده است، همان است که صدرالمتألهین بر دیدگاه حدودی وارد کرده بود و استاد فیاضی نیز دیدگاه خود ملاصدرا را مبتلا به آن دانست. در بحث حدوث گفتیم که حدوث در تحلیل مؤخر از وجود معلول است و نمی‌تواند علت نیازمندی باشد. امکان فقری نیز به همین اشکال مبتلا بود؛ زیرا امکان فقری نیز تحلیلاً مؤخر از وجود معلول است. علاوه بر آن، امکان فقری عین نیازمندی است و به این دو دلیل نمی‌تواند به طور مطلق علت نیازمندی باشد. حال می‌گوییم امکان معنایی، گرچه به اشکال اخیر مبتلا نیست و در تحلیل غیر از نیازمندی است [و به همین دلیل می‌تواند در علیت تحلیلی، به صورت ابتدایی ملاک نیازمندی محسوب شود]، باید توجه کرد که معنا فرع واقعیت است و بحث نیازمندی به علت، قبل از آنکه در معانی جاری باشد، در خود واقعیت جاری است. به عبارت دیگر درست است که از نظر تحلیلی و با توجه به علیت تحلیلی، امکان معنایی علت نیازمندی برخی معانی به علت است، علت تحقق این معانی، واقعیاتی است که معانی در دل و فرع بر آنها محقق شده‌اند؛ مثلاً معنای انسان قائم به وجود انسان است و علت تحقق آن، همان

وجود است. آری معنای انسان ممکن است و چون ممکن است، نیازمند علت است؛ اما علتش همان وجودی است که این معنا را محقق کرده است.

درحقیقت آنچه در این بحث از آن غفلت شده، این است که در بحث علیت، بیش از آنکه صحبت بر سر علت تحقق معانی باشد، صحبت بر سر علت خود تحقق و واقعیت است. صحبت بر سر این است که برخی واقعیات - به معنای اعم آن - واجب و بی‌نیاز از علت‌اند؛ برخی نیز اساساً امکان تحقق نداشته و ممتنع‌الوجودند. طبعاً این واقعیات نیز بی‌نیاز از علت‌اند؛ اما برخی - اعم از وجودی، عدمی و اعتباری - نیازمند علت‌اند؛ مثلاً وجود عینی و خارجی زید نیازمند علت است. در اینجا نمی‌توان گفت علت نیازمندی وجود زید به علت، امکان معنایی معنای وجود زید است؛ زیرا صحبت بر سر معنای وجود زید نیست. صحبت بر سر واقعیت عینی وجود زید است. در چنین موردی، معنای وجود زید، امکان معنایی آن و نیازمندی این معنا به علت، همگی مؤخر از وجود زیدند و نمی‌توانند علت نیازمندی او به علت باشند. باید چیزی را یافت که مقدم بر وجود خارجی زید باشد تا بتواند علت نیازمندی آن به علت باشد. پس دیدگاه فوق نیز از این جهت دچار چالش است.

می‌توان گفت آنچه موجب پیدایش چنین اشکالی شده، این است که گمان شده موصوف وجوب، امکان و امتناع، فقط معناست. در سطور پیشین دیدیم که جناب استاد فیاضی مقسم مواد ثلاث را معنا دانستند. چنین گمانی باعث شده امکان معنایی ملاک نیازمندی به علت فرض شود؛ زیرا از میان معانی سه‌گانه واجب، ممتنع و ممکن، تنها معنای ممکن است که نیازمند علت است. این سخن که معنای ممکن نیازمند علت است، فی حد ذاته درست است؛ یعنی اگر بخواهیم بحث را در میان معانی مطرح کنیم، می‌توان گفت معانی ممکن نیازمند علت‌اند و علت نیازمندی آنها به علت، همان امکان معنایی است؛ ولی مشکل آن است که نیاز به علت، اختصاصی به معانی ندارد و برخی واقعیات خارجی نیز محتاج علت‌اند. اینجاست که نمی‌توان امکان معنایی را ملاک نیازمندی به علت دانست؛ لذا می‌گوییم باید سراغ چیزی رفت که در خارج مقدم بر این واقعیات باشد تا علت نیازمندی آنها به علت تلقی شود.

مطلب فوق را با بیان دیگری نیز می‌توان توضیح داد. به تعبیر خود استاد فیاضی، علیت دو نوع است: علیت خارجی و علیت تحلیلی. در علیت تحلیلی می‌توان امکان معنایی را ملاک نیازمندی یک معنا به علت دانست. در این قسم، علت نیز تحلیلی است و نیازمندی، علت نیازمندی و علت رفع نیازمندی، همگی به یک وجود موجودند. اما در علیت خارجی که معلول، یک عین خارجی است، علت نیازمندی نمی‌تواند امکان معنایی باشد؛ زیرا تمام معانی مربوط به این عین، قائم به آن‌اند. امکان معنایی نیز همین گونه است. بنابراین نمی‌تواند علت نیازمندی آن به علت باشد؛ زیرا امر قائم متأخر از مقوم خود است و نسبت به آن نقش علی ندارد، بلکه این مقوم است که علت امر قائم است. پس امکان معنایی، ملاک درستی برای نیازمندی اعیان خارجی نیست. آری امکان معنایی ملاک نیازمندی معانی است -البته آن هم فقط در علیت تحلیلی چنین است (توضیح این مطلب در ادامه خواهد آمد)، اما چون در باب اعیان خارجی نمی‌توان آن را ملاک نیازمندی دانست، پس باید گفت ملاک جامعی نیست.

نظریه مختار: وجود خارجی علت، ملاک نیازمندی به علت هستی‌بخش

همان گونه که دیدیم، تمام دیدگاه‌های مطرح‌شده در باب ملاک نیازمندی با چالش مواجه است. نقدهای متداولی بر هر یک از آنها وارد شده که در ذیل هر کدام مطرح شد. علاوه بر آنها اضافه کردیم در همه این دیدگاه‌ها، تنها درباره ملاک نیازمندی به علت فاعلی سخن گفته شده است؛ در حالی که علیت اعم از فاعلی است. خود فلاسفه در یک تقسیم‌بندی علت را به چهار قسم فاعلی، غایی، مادی و صوری تقسیم می‌کنند. بنابراین لازم است ملاک نیازمندی به هر یک از این اقسام روشن شود؛ همچنین تقسیمات دیگری برای علیت وجود دارد؛ مثلاً در یک تقسیم‌بندی دیگر، علت را به حقیقی و اعدادی تقسیم می‌کنند؛ یا باید ملاکی مطرح شود که همه علل را در بر گیرد یا اگر ممکن نیست، ملاک هر یک به صورت جداگانه معین گردد. از طرفی علیت منحصر در وجود نیست. برخی اعدام، ماهیات و امور اعتباری نیز محتاج علت‌اند؛ همچنین علیت به دو بخش خارجی و تحلیلی تقسیم می‌شود.

ملاک نیازمندی در هر یک از آنها نیز متفاوت است. توجه به این امور نشان می‌دهد بحث ملاک نیازمندی به علت تأمل جدیدی می‌طلبد. در این بخش خواهیم کوشید این تأمل را انجام داده، دیدگاه درست در هر یک از این ابواب را روشن کنیم.

اجمالاً می‌گوییم ابتدا باید علیت را به خارجی و تحلیلی تقسیم کرد و سپس اقسام چهارگانه علت را مورد توجه قرار داد؛ هم‌چنین تقسیم علت به حقیقی و اعدادی نیز باید مورد توجه قرار گیرد. سپس می‌توان به ذکر ملاک نیازمندی به هر یک از آنها پرداخت. قبل از بیان تفصیلی، باید یادآوریم که تعبیر ملاک در این بحث دو معنا دارد: علت و دلیل. اگر منظور از ملاک، دلیل باشد، هر یک از دیدگاه‌های چهارگانه اخیر یعنی حدوث، امکان فقری، امکان ماهوی و امکان معنایی فی‌الجمله صحیح خواهند بود؛ جز آنکه دیدگاه اول تنها می‌تواند دلیل نیازمندی موجودات حادث باشد و لذا دیدگاه جامعی نیست؛ چنان‌که به هنگام بررسی دیدگاه‌ها معلوم شد، معلول‌هایی وجود دارند که علی رغم حادث‌نبودن نیازمند علت‌اند. دیدگاه دوم نیز تنها می‌تواند نیازمندی به علت را در میان ماهیات، آن هم به نحو تحلیلی نشان دهد؛ در حالی که علیت منحصر در امور ماهوی و علیت تحلیلی نیست. دیدگاه سوم نیز بحث نیازمندی به علت را منحصر در وجود کرده است؛ در حالی که علیت، اختصاصی به امور وجودی ندارد. دیدگاه چهارم گرچه مبتلا به این نقدها نیست، نادانسته علیت را منحصر در علیت تحلیلی کرده است. با تکیه بر امکان معنایی، تنها می‌توان ملاک نیازمندی معلول‌های تحلیلی را بیان کرد.

تفصیل بحث این است که علیت به دو بخش خارجی و تحلیلی تقسیم می‌شود. در علیت خارجی علت و معلول دو واقعیت علی حده بوده و مصادیقی غیر هم دارند. در مقابل در علیت تحلیلی، علت و معلول به یک مصداق موجودند. در کنار توجه به این تقسیم، می‌گوییم حدوث، امکان ماهوی، امکان فقری و امکان معنایی، همگی از حقایقی هستند که فرع واقعیت عینی و خارجی معلول بوده، تقدمی بر آن ندارند. بنابراین نمی‌توانند ملاک نیازمندی واقعیت معلول به علت باشند. اساساً و با دقت عقلی معلوم می‌شود تمام ویژگی‌های معلول فرع وجود آن‌اند و نمی‌توانند مقدم بر آن فرض شوند و به عنوان ملاک نیازمندی به علت در

نظر گرفته شوند؛ بلکه باید گفت همه آنها معلول تحلیلی واقعیتی (معلول خارجی) اند که قائم به آن اند. توجه به سیر پیدایش دیدگاه‌ها نشان می‌دهد پیروان اغلب آنها، گروه قبلی را متهم به اخذ امر مؤخر به عنوان امر مقدم کرده و آن‌گاه آن را رد کرده است. مشائین متکلمان را متهم می‌کردند که حدوث را مقدم بر معلول دانسته‌اند و آن را ملاک نیازمندی گرفته‌اند، در حالی که حدوث مؤخر است و نمی‌تواند علت نیازمندی باشد. ملاصدرا نیز اشکال مشائین را تأیید می‌کند. از سوی دیگر خود ملاصدرا متهم شده است که فقر وجودی را مقدم بر معلول دانسته و آن را ملاک نیازمندی به علت گرفته است، در حالی که فقر و ضعف وجودی ویژگی وجود معلول و مؤخر از آن است و بنابراین نمی‌تواند ملاک نیازمندی باشد. حال باید گفت دیدگاه جناب استاد فیاضی (دامت برکاته) معاصر نیز با همین اشکال مواجه است. در این دیدگاه نیز ویژگی دیگری از وجود معلول که مؤخر از آن است، مقدم بر معلول فرض شده و ملاک نیازمندی دانسته شده است؛ یعنی امکان معنایی که مؤخر از معناست، علت نیازمندی واقعیت خارجی دانسته شده است، در حالی که هم معنا و هم امکان آن، فرع واقعیت خارجی است و نمی‌تواند ملاک نیازمندی واقعیت خارجی به علت باشد. هر معنایی در دل مصداق محقق می‌شود و این چیزی است که خود اندیشمند فوق در تحلیل معنا بدان اعتراف کرده است (نبویان، ۱۳۹۹: ۴۰).

آری می‌توان امکان ماهوی و امکان معنایی را از نظر تحلیلی مقدم بر نیازمندی «معنایی» دانست و آن دو را علت تحلیلی نیازمندی تلقی کرد؛ اما این دو، تنها می‌توانند ملاک نیازمندی به علت تحلیلی باشند و فقط در مورد آن کارایی دارند. در میان این دو، امکان معنایی دیدگاه جامع‌تری است و ملاک نیازمندی به علت تحلیلی را در همه معانی بیان می‌کند. با این همه این دیدگاه نیز دچار مشکل است و نمی‌تواند بیانگر ملاک نیازمندی واقعیات خارجی باشد. همان گونه که در ضمن نقد دیدگاه امکان معنایی گفتیم، تنها معانی ممکن نیستند که نیازمند علت‌اند، برخی از واقعیات خارجی نیز نیازمند علت‌اند. از آنجا که امکان معنایی فرع معنا و معنا فرع واقعیت خارجی است، نمی‌تواند ملاک نیازمندی خود «واقعیت خارجی» باشد. همه معانی قائم به واقعیت خارجی‌اند، بنابراین امکان معنایی هم قائم به آن بوده و مؤخر از

آن است. به این ترتیب گرچه امکان معنایی علت نیازمندی معنای ممکن به علت تحلیلی است،^۱ علت نیازمندی واقعیت خارجی به علت نیست. اینجاست که باید پرسید چه چیزی می‌تواند علت نیازمندی واقعیت خارجی به علت باشد؟ تنها پاسخی که وجود دارد این است که بگوییم خود علت خارجی، علت نیازمندی معلول خارجی به علت است؛ زیرا تنها چیزی که بر آن مقدم است، علت می‌باشد. بنابراین تنها او می‌تواند علت معلول و ویژگی‌های آن باشد. به عبارت دیگر از آنجا که نیازمندی، امکان معنایی، معنا - که همگی ویژگی‌های معلول و قائم به او هستند - و واقعیت خارجی معلول، مؤخر از وجود علت‌اند، تنها چیزی که مقدم بر معلول است، وجود علت است؛ از این رو این علت خارجی است که علت خود معلول و ویژگی‌های آن، از جمله نیازمندی، امکان معنایی و معناست. پس باید گفت ملاک نیازمندی به علت، خود علت است؛ حتی در علیت تحلیلی هم، درست است که امکان معنایی، به دلیل تقدم بر نیازمندی، ملاک نیازمندی به علت است، اما اگر وجودی که مقوم معنا و امکان معنایی است، واجب بالذات نباشد، ناگزیر نیازمند علت خواهد بود و همین امر باعث می‌شود در این مورد هم ملاک نهایی نیازمندی به علت، همان علت خارجی باشد.

در ضمن بررسی دیدگاه پنجم اشاره کردیم که چه عاملی باعث ملاک دانستن امکان معنایی شده است. مقسم‌قراردادن معنا برای مواد ثلاث یکی از دلایل چنین اشتباهی است. می‌توان این را هم اضافه کرد که فیلسوفان گمان کرده‌اند با تحلیل معلول به امور مختلف، می‌توان حقایقی یافت که وجوداً مقدم بر آن باشد و به این ترتیب برخی از آنها را ملاک نیازمندی دانست؛ در حالی که در باب علیت خارجی، تحلیل عقلی معلول هرگز نمی‌تواند

۱. حتی در اینجا هم، امکان معنایی ملاک نهایی نیست؛ زیرا ممکن است وجودی که مقوم این معناست، خود نیز نیازمند علت باشد. در این صورت، معانی ممکن، علاوه بر نیازی که به مقوم خود (وجودی که قائم به آن‌اند) دارند، نیازمند علت آن وجود هم خواهند بود. به این ترتیب حتی در علیت تحلیلی هم، ملاک نهایی، علت خارجی خواهد بود که با پدیدآوردن وجود، معانی قائم به آن را پدید می‌آورد. آری تنها در واجب‌الوجود بالذات است که معانی، قائم به وجود واجب تعالی هستند و خود آن وجود قائم به چیزی نیست. بنابراین تنها در این معانی است که ملاک نیازمندی به علت، وجود تحلیلی علت است؛ اما در سایر موارد، ملاک نیازمندی نهایی، همواره وجود خارجی علت می‌باشد.

منجر به یافتن چنین چیزی گردد؛ زیرا همه ویژگی‌های وجودی یک شیء، مؤخر از آن و قائم به آن است و در واقع وجود خارجی پایه همه چیز است. به نظر می‌رسد در این بحث بین عالم ثبوت و اثبات خلط شده است. تنها در عالم ذهن است که می‌توان صفات وجود را بر آن مقدم کرده و سپس وجود را بر آنها حمل کرد؛ مثلاً در عالم ذهن ماهیت را مقدم کرده، می‌گوییم «انسان موجود است» یا بنا بر دیدگاه حکمت متعالیه می‌گوییم «ضعف وجودی، علت نیازمندی معلول به علت است». در عالم ثبوت، همه اینها مؤخر از وجودند و این وجود است که پایه و اساس تمام صفات است. بنابراین نمی‌توان یکی از آنها را علت نیازمندی به علت دانست. چنان‌که روشن است، تنها چیزی که ثبوتاً مقدم بر معلول است، خود علت می‌باشد. بنابراین اگر منظور از ملاک نیازمندی به علت، علت نیازمندی باشد، باید گفت این علت است که علت نیازمندی است؛ زیرا نیازمندی و تمام ملاک‌های ذکر شده، فرع بر معلول‌اند^۱ و معلول وجوداً فرع بر علت خود است. پس این ملاک‌ها نیز فرع علت خواهند بود. آری اگر علت را به معنای نشانه نیازمندی بگیریم، می‌توان حدود و امکان فقری را نشانه‌هایی برای نیازمندی به علت قلمداد کرد.^۲ با این بیان مشکل ملاک نیازمندی به علت فاعلی، اعم از خارجی و تحلیلی حل می‌شود. اکنون نوبت آن است که ملاک نیازمندی در سایر اقسام علل را نیز روشن کنیم.

ملاک نیازمندی به علت، در اقسام مختلف علت

همان گونه که گفته شد، علیت اعم از فاعلی است و به چهار دسته فاعلی، غایی، مادی و صوری تقسیم می‌شود. از طرفی علت را به تامه و ناقصه، مباشر و غیرمباشر، طولی و عرضی و بالاخره به حقیقی و اعدادی تقسیم می‌کنند (عبودیت و مصباح، ۱۳۹۸: ۷۴-۸۴). لازم است ملاک نیازمندی هر یک از این اقسام را به صورت جداگانه بررسی کنیم. قبل از بررسی باید

۱. نقدی که از حکیم سبزواری بر دیدگاه ملاصدرا نقل کردیم، به نوعی اشاره به همین نکته دارد.

۲. امکان ماهوی و امکان معنایی تنها می‌توانند نشانه‌ی نیاز به علت تحلیلی باشند. به عبارت دیگر، این دو تنها در حوزه‌ی علیت تحلیلی کارایی دارند و نمی‌توانند ملاک (اعم از علت یا نشانه) نیازمندی به علت خارجی تلقی شوند.

متذکر دو نکته شد: نخست اینکه اغلب تقسیمات فوق، هم در معلول‌های وجودی، هم در معلول‌های عدمی و هم در معلول‌های اعتباری جریان دارند؛ همچنین اغلب این تقسیمات، هم در علل خارجی و هم در علل تحلیلی محقق می‌شوند؛ اما تعیین مصادیق هر یک از آنها در همه معلول‌ها کار دشواری است و بحث را به درازا می‌کشاند؛ لذا در این بخش، تنها به ذکر ملاک نیازمندی به علت در معلول‌های وجودی و خارجی خواهیم پرداخت و از تطبیق آنها بر معلول‌های عدمی، اعتباری و تحلیلی اجتناب خواهیم کرد. دوم اینکه پیدا کردن ملاک به معنای علت نیازمندی به علت، در همه اقسام علیت، کار دشوار یا حتی غیرممکنی است. بنابراین ملاک‌هایی که در ادامه مطرح می‌شوند، لزوماً به معنای علت نیازمندی به علت نیستند. به دلیل دشواری یا غیرممکن بودن تعیین علت نیازمندی به علت، ناگزیریم در اینجا معنای اعمی از ملاک اراده کرده و گاهی از آن معنای علت و گاهی معنای نشانه را اراده کنیم و در اغلب موارد منظورمان از ملاک، همان نشانه نیازمندی است. با توجه به این دو نکته، حال می‌گوییم:

علت فاعلی تأمین‌کننده تحقق معلول است. از آنجا که هر معلولی نیازمند تحقق است، هر معلولی علت فاعلی می‌خواهد؛ علت غایی در مورد معلول‌هایی معنا دارد که فاعلش شعور داشته باشد؛ زیرا علت غایی عبارت از حسی است که به غایت تعلق می‌گیرد. پس اولاً باید فاعلی وجود داشته باشد؛ ثانیاً فاعل دارای آگاهی بوده، بتواند فعل و نتیجه آن را تصور کند؛ ثالثاً آن نتیجه را بخواهد و به سبب میل به نتیجه، به فعل نیز میل داشته باشد و بر همین اساس عمل کند. در این صورت، معلول علاوه بر فاعل، علت غایی هم خواهد خواست. به این ترتیب ملاک نیازمندی به علت غایی، باشعور بودن علت فاعلی معلول وجودی است؛ علت مادی به معنای قابل است. بنابراین در جایی معنا دارد که معلول نیازمند محل باشد. پس ملاک نیازمندی به علت قابلی، حلول شونده بودن معلول است. طبعاً در جایی که نیاز به علت قابلی باشد، علت صوری نیز مورد نیاز خواهد بود؛ پس ملاک نیازمندی به علت صوری، همان ملاک نیازمندی به علت مادی است.

در تقسیم علت به تامه و ناقصه، ملاک نیازمندی به علت تامه اصل معلولیت است، زیرا

تا علت، تامه نباشد، معلولی محقق نمی‌شود؛ اما ملاک نیازمندی به علت ناقصه آن است که علت، اجزای مختلف داشته باشد. بنابراین معلولی که دارای علت بسیط است، نمی‌تواند علت ناقصه داشته باشد.

آنچه گفته شد، از طرف علت بود. اما از طرف معلول، باید گفت معلولی که حیثیات کثیره دارد و به تعبیر دقیق‌تر، معلولی که در درون خود کثرت دارد، علت کثیر خواهد داشت و لازمه چنین چیزی آن است که بگوییم چنین معلولی دارای علت ناقصه است. کثرت هرچه شدیدتر باشد، نیازمندی به علت ناقصه پررنگ‌تر است؛ تا جایی که موجودات مادی، به سبب ابتلا به پراکندگی وجودی در ساحت زمان و مکان و نیز ترکیبی که در ابعاد وجودی‌شان دارند، بیشترین علت ناقصه را دارند.

در تقسیم علت به مباشر و غیرمباشر، ملاک نیازمندی به علت مباشر اصل معلولیت است و ملاک نیازمندی به علت غیرمباشر، داشتن علل طولی است. برای داشتن علل طولی نیز معلول می‌بایست کامل‌ترین معلول ممکن نباشد؛ زیرا در این صورت، فقط واجب‌الوجود بالذات است که می‌تواند علت آن باشد و چنین معلولی نمی‌تواند علل متعدد طولی داشته باشد.

در تقسیم علت به طولی و عرضی، ملاک نیازمندی به علل طولی همان است که در ملاک نیازمندی به علت غیرمباشر گفتیم. اما ملاک نیازمندی به علل عرضی، ترکیب از ماده و صورت است تا زمینه برای ترکیب علل از علت مادی و صورتی فراهم شده و علل عرضی معنا یابد. این تقسیم قابل تطبیق در علیت تحلیلی نیز می‌باشد. اما همان‌گونه که گفتیم، به دلیل دشوارشدن بحث و تفصیل یافتن آن، از تطبیق آن و بقیه تقسیمات در علیت تحلیلی اجتناب کرده‌ایم.

در تقسیم علت به حقیقی و اعدادی، ملاک نیازمندی به علت حقیقی، اصل معلولیت است؛ اما ملاک نیازمندی به علت اعدادی، مادی بودن و زمانی بودن معلول است؛ زیرا تنها موجودات مادی و زمانی اند که علاوه بر علل چهارگانه تابع شرایط بیرونی و زمینه‌ساز می‌باشند.

جمع‌بندی

در بحث ملاک نیازمندی به علت، منظور از ملاک، علت است؛ لذا منظور این است که چه عاملی باعث می‌شود برخی امور نیازمند علت باشند. در طول تاریخ بحث‌های فلسفی و کلامی ملاک‌های مختلفی برای این امر معرفی شده است. اصل موجودیت، حدوث، امکان ماهوی، امکان فقری و امکان معنایی از جمله اموری هستند که به عنوان ملاک نیازمندی به علت معرفی گردیده‌اند. با بررسی‌هایی که انجام شده، تمام این دیدگاه‌ها نقد شده‌اند. بررسی‌هایی که ما در این مقاله انجام دادیم، نشان داد دیدگاه اخیر نیز با چالش مواجه است و نمی‌تواند ملاک نیازمندی به علت را در تمام موارد نشان دهد. امکان معنایی تنها می‌تواند ملاک نیازمندی در علت تحلیلی باشد و برای علت خارجی باید خود علت را به عنوان ملاک نیازمندی به علت معرفی کرد. وجه این کار آن است که ملاک نیازمندی به علت می‌بایست مقدم بر نیازمندی معلول باشد. از آنجا که تمام اموری که به عنوان ملاک نیازمندی به علت بیان شده‌اند، قائم به خود معلول‌اند، نمی‌توانند علت نیازمندی آن باشند. آری امکان ماهوی و امکان معنایی تحلیلاً می‌توانند ملاک نیازمندی ماهیات و معانی باشند؛ اما این امر تنها به صورت تحلیلی درست است و شامل علت خارجی نمی‌گردد. تنها چیزی که وجوداً مقدم بر معلول و ویژگی‌های آن، از جمله نیازمندی، معنا و امکان معنایی است، خود علت است؛ لذا تنها ملاک درست برای نیازمندی واقعیات خارجی به علت، خود علت است. از سویی ملاک را می‌توان به دو معنای علت و دلیل فرض کرد. اگر ملاک را به معنای دوم بگیریم، ملاک‌های ذکر شده قابلیت دلیل بودن برای کشف نیازمندی را دارند؛ جز آنکه برخی برای علت خارجی و برخی برای علت تحلیلی مناسب‌اند؛ همچنین علت اقسامی دارد و این امر باعث می‌شود برای هر کدام از آنها ملاک خاصی مطرح گردد. در ضمن مقاله به این اقسام و ملاک نیازمندی به هر کدام از آنها پرداخته، شروط لازم برای داشتن آنها را بررسی کردیم.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۸۱)، الاشارات و التنبیها، تحقیق مجتبی زارعی، قم: بوستان کتاب.
- ارانی، تقی (۱۳۵۷)، آثار و مقالات دکتر تقی ارانی، تهران: بی جا.
- الخوری الشرتونی اللبانی، سعید (۱۴۰۳ق)، اقرب الموارد فی فصیح العربیة و الشوارد، قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
- دهخدا، علی اکبر، به قلم گروهی از نویسندگان زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی (۱۳۷۷)، لغت نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران.
- راسل، برتراند (۱۳۴۹)، چرا مسیحی نیستم (مقالاتی چند راجع به مذهب و موضوعات مربوط به آن)، ترجمه س. الف. س. طاهری، بی جا: دریا، (نسخه الکترونیکی ۱۳۸۹).
- سبزواری، هادی بن مهدی (۱۳۶۰)، التعليقات علی الشواهد الربوبیة، تصحیح و تعلیق از سید جلال الدین آشتیانی، مشهد: مرکز الجامعی للنشر، ج ۲.
- سعیدی مهر، محمد (۱۳۸۲)، حدوث ذاتی و نیازمندی به علت، نامه مفید، سال نهم، شماره ۳۹، آذر و دی، ص ۳۷-۶۶.
- شاکرین، حمیدرضا (۱۳۸۶)، براهین اثبات وجود خدا در نقدی بر شبهات جان هاسپرز، تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ج ۲.
- صدر، محمدباقر (۱۴۰۱ق)، فلسفتنا: دراسة موضوعیة فی معترك الصراع الفکری القائم بین مختلف التيارات الفلسفیة وخاصة الفلسفة الاسلامیة و المادیة الیدیالکتیکیة (المارکسیة)، قم: دار الکتب الاسلامی، ج ۱۰.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۸)، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، قم: مکتبه مصطفوی.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۶ق)، نهاية الحکمة، قم: نشر اسلامی (جامعه مدرسین)، ج ۱۲.
- عبودیت، عبدالرسول و مصباح، مجتبی (۱۳۹۸)، مبانی اندیشه اسلامی (۲)، خدانشناسی، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله.
- قاضی عبدالعبار، قوام الدین مانکدیم (۱۴۲۲ق)، شرح الاصول الخمسة، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۶)، آموزش فلسفه، تهران: بین الملل، ج ۷.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۲)، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران: صدرا، ج ۸.
- نبویان، سیدمحمد مهدی (۱۳۹۶)، جستارهایی در فلسفه اسلامی (مشمتمل بر آراء اختصاصی آیت الله فیاضی)، ج ۲، قم: حکمت اسلامی، ج ۱.
- نبویان، سیدمحمد مهدی (۱۳۹۹)، نگاهی نو به فلسفه اسلامی، قم: حکمت اسلامی، ج ۱.
- نراقی، ملامهدی (۱۴۲۳)، جامع الافکار و ناقد الانتظار، تهران: حکمت، ج ۱.

- هاسپرز، جان (بی‌تا)، فلسفه دین (نقدی بر براهین اثبات وجود خدا به روش تحلیل فلسفی)، ترجمه گروه ترجمه و ویراستاری مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی.